

عناصر درونی در ساخت کنایه، بافتار کنایات

منصور ثروت*

چکیده

تاکنون کنایه را دانشمندان بلاغت بیشتر از زاویه ساختار صوری نگریسته‌اند و نسبت به بافت درونی آن نیندیشیده‌اند. حال آنکه بررسی از این دیدگاه می‌تواند نه تنها بافت درونی آن را آشکار سازد، بلکه عوامل و مؤلفه‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اعتقادی نقش‌آفرین در این بافت را نیز روشن کند. اهمیت چنین نگاهی تازه به مبحث کنایه از آنجاست که با چنین ژرفکاری می‌توان زبان را نه به عنوان عنصری جامد در مکالمه، بلکه به مثابه ابزاری زنده و پویا تلقی کرد که همگام با دگرگونیهای بنیادی در ژرف ساخت اقتصادی - اجتماعی، خود را متحول می‌کند تا پاسخگوی نیازهای جدید، حسهای نو و اندیشه‌های نوین گردد.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱
واژه‌های کلیدی: کنایه، بافت درونی، فرهنگ، اجتماع، سیاست، مذهب

*mansurservat@yahoo.com

مقدمه

هدف، در این نوشته، توضیح معنای اصطلاحی کنایه و چگونگی ساخت بلاغی آن نیست که آنهمه، بیان کننده ساختار صوری کنایه است و در کتابهای بلاغت و بیان بدان پرداخته‌اند؛ بلکه قصد، کنجکاوای در بافت درونی آن می‌باشد. در چنین نگرشی است که می‌توان به عوامل واقعی در تولید کنایه دست یافت. توجه از این زاویه که تاکنون کسی بدان نپرداخته است، روشن خواهد کرد تا چه میزان عناصر فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، دینی و ایدئولوژی حاکم بر ذهن و زبان، در کنار ظرافتهای احساسی شاعرانه، در بافت درونی کنایه دخالت داشته و هنوز هم دارد. تا جاییکه هر گونه تغییر در عوامل مذکور، بافت کنایه را نیز در تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. به برخی از این عناصر در پایین اشاره می‌شود:

۱- نقش فرهنگ در بافت کنایات

نکته قابل تأمل در ساخت کنایه و در کل مجاز - که در عین حال به احتمال قوی عنصر غالب را نیز دارد- دخالت مسائل فرهنگی در بافت درونی کنایات است. مقصود، از اصطلاح فرهنگ، آن مرزها، قواعد و ضوابط نانوشته و در مجموع رمزآمیزی است که بر کلیه آداب و رسوم و سنن ملی، طرز پوشاک و آرایش، آداب غذا خوردن، عزا و عروسی، طرز تربیت، آداب خانه و خانواده، برخوردهای خانوادگی و جمعی، به شکلی آگاه و یا ناآگاه نظارت دارد. طبیعی است که این مرزها و ضوابط نانوشته و یا همان رمز پوشیده، حاصل تجارب جمعی هر قوم و یا ملتی است که در طول زمان رعایت آنها را موجب سهل و بهتر شدن زندگی جمعی و کاستن از تشنج و نامرغوبی برخوردهای ناگزیر اجتماعی دانسته است. به عبارت ساده‌تر مؤلفه‌های پذیرفته شده فرهنگی متناسب با هر عصری ظاهراً بهترین گزینه‌ها و ناگزیرترین و در عین حال دلپذیرترین و قانع‌کننده‌ترین انتخابها بوده است.

نکته ظریفی که در این باب باید بدان توجه کنیم ارزش‌گذاریهای متفاوتی است که به

تناسب قشربندیهای متفاوت در یک جامعه نسبت به مقولات فرهنگی انجام می‌پذیرد. آنچه که در نزد غنی ارزش فرهنگی بالایی دارد و متناسب با اشرافیت اوست به طور طبیعی دلپسند فقیر نیست. همین طور است مطلوب فرهنگی صاحب قدرت و نفوذ که ای بسا تناسبی با مقصود فرهنگی زیردست و ضعیف نداشته باشد. چنین است بالا بودن سطح سواد و برعکس بیسوادی، داشتن طبع ظریف و یا خشن، برخورداری از روحی لطیف و شاعرانه و یا زمخت که هر کدام هم در ساخت و هم در فهم کنایه مؤثر است. به سخن دیگر فرهنگ موجود در نزد یک جامعه طبقاتی که از حیث دسترسی به قدرت و ثروت و دانش و سواد در پله‌های متفاوتی ایستاده‌اند و به طور طبیعی عکس‌العملهای مختلفی نیز دارند یکسان نیست. از اینجا است که پای خرده فرهنگها به عرصه جامعه باز می‌شود و همین موجب تفاوتی در بافت کنایات محسوب می‌گردد.

به عنوان مثال کنایاتی چون: پول بیکار، (کنایه از: ثروت و یا پول مازاد بر احتیاج) یا پول پول را می‌کشد، (کنایه از رفتن پول سوی آدم پولدار)، پول کسی از پارو بالا رفتن، (کنایه از: ثروت بیحساب داشتن) نه تنها افشاگر یک جامعه طبقاتی است، بلکه از دید طبقه پولدار در چنین کنایاتی بوی تفاخر استشمام می‌شود و از ناحیه فقیر نوعی طعنه و حسرت.

در تعبیر کنایی: پهن بار کسی نکردن، (کنایه از: کوچکترین ارزش برای کسی قائل نشدن) و گاه بار کسی نکردن، تره خرد نکردن برای کسی و بدتر از همه محل سگ نگذاشتن برای کسی، نوعی تحقیر از ناحیه فرادست به فرودست نیز قابل درک است.

سوای نگرش طبقاتی به جامعه، سایر ارزشهای فرهنگی نیز به خوبی در کنایات قابل فهم است. به عنوان مثال دختر ترشیده، کنایه از بی‌شوهر ماندن و پیر شدن دختر، نمایانگر نوعی از فرهنگ است که اعتقاد دارد دختر از نه سالگی می‌تواند شوهر کند و در چنین بافت فرهنگی اگر از مرز هجده سالگی بگذرد گفته می‌شود «دختره را ترشی گذاشته‌اند.» و وقتی به بیست و پنج بالاتر برود دیگر ترشیده است و لابد از سی به بعد هم گندیده. چنین تلقی از جنس دوشیزه در گذشته، فرهنگ غالب بوده و هنوز هم در روستاها و شهرهای کوچکتر ارزش خود

را داراست. گرچه در کلان شهرها و مناطق صنعتی اعتبار خود را در حال فروکاستن و یا بکلی از دست دادن است.

کنایاتی چون: لچک به سر، چادر به سر، ضعیفه، شیطان، چادر چاقچوری، مادر بچه‌ها و نظایر که به معنی زن و یا همسر می‌باشد، گوشه دیگری از فرهنگ مرد سالاری و خانه‌نشینی زن را در کنار مفهوم جنس دوم و ضعیف و توسری‌خور بودن در دوران پیش از ظهورش در عرصه‌های تحصیل و اشتغال و سازندگی و در مجموع خروج از چار دیواری خانه و سیطره مرد، نمایان می‌کند. چنانکه دده مطبخی کنایه از زن بسیار کثیف متعفن، نمایانگر اختصاص زن به پخت و پز، در روزگاری کهن‌تر است. البته با دقت در این کنایه، مفاهیم ارزشی دیگری نیز از قبیل تعلق زن به خاندان فقیر، ویژگی تعفن در این قشر - به علت نبود حمام و عطر و غیره - که در نگاه اشراف و اعیان ضد فرهنگ محسوب می‌شود قابل ردگیری است.

در همین مقوله فرهنگی، عرصه‌هایی نیز هست که ورود به آنها ای بسا در حوضه خروج از نزاکت و ادب باشد و برخی از اینها گاه تبدیل به تابو شده است. جنسیت (سکس) یکی از این مقوله‌هاست. چنانکه به آلت تناسلی مرد به صورت کنایی: دادار دودور، عمود رستم، بی ادبی گفته‌اند و مال زن را شرمگاه و زیر شکم و نظایر آورده‌اند. با سن زن و مرد را با کنایاتی چون: تهیگاه، ماتحت، نشیمنگاه و عمل مقاربت را با الفاظ کنایی: بنداز، کار حمام، گرد آمدن، جمع شدن، خاک توسری کردن و ازاله بکارت را در سفتن گفته‌اند. مخفی نماند نزدیکی یا مقاربت نیز خود به نوعی کنایه است تا حقیقت. تک پرانی، عذرماهانه، بی‌نمازی نیز مربوط به همین محدوده است.

در همین مورد مراعات ادب یا شرم و حیا، کنایاتی را چون: کار بی‌تربیتی کردن، دست به آب بردن به جای دفع ادرار با غائط و شلوار زرد کردن را به معنای قضای حاجت (که خود باز کنایه از تخلیه روده است) در شلوار از ترس، تیز دادن و تلنگ کسی در رفتن و یا باد در کردن را در معنای خاصی - که معنی حقیقی‌اش را همه می‌دانیم - ساخته است. حتی مکانهای مرتبط با این اعمال را نیز در اشکال محترمانه‌تر نظیر مستراح و کنار آب گفته است.

شاید بتوان چنین مقوله‌ای را ادب زندگی نامید و آن را نتیجه رشد جامعه‌ای دانست که از حالت بدوی به درآمده و تمدن را پذیرفته است؛ تا جاییکه اینگونه بیان را به سایر عرصه‌ها نیز بسط داده است. چنانکه به جای برخی از دشنامها از عبارتهای زیباتری بهره گرفته است نظیر: شکر خوردن در عبارتی مانند: «فلانی شکر میل فرموده است» که هدف گوینده چیز دیگری جز شکر است، یا بند شلوار کسی شل بودن به معنی حریص به زنان بودن، یا جای دوست و دشمن در معنی سر و مقعد. بلافاصله باید افزود که در چنین موارد، طبع شوخگن گویندگان را هم نباید فراموش کرد.

در باب سنت پوشش و آرایش نیز دخالت‌اش به طور آشکار در بافت کنایات قابل رؤیت است. پوشش لباسهای فراخ مردانه، داشتن ریش و سبیل و کلاه مردان، شال کمر، همگی موجبات پیدایش کنایاتی شده است که ای بسا امروز نشانی از آنها نیست. مانند: ریش خود را از چنگ کسی در آوردن، ریش گرو گذاشتن، ریش به دست کسی دادن یا بودن، بیخ ریش کسی را چسبیدن، ریش را تو آسیاب سفید نکردن، ریش به صورت کسی خشک شدن، به ریش کسی بستن، به ریش کسی خندیدن، به ریش گرفتن (باور کردن)، و یا آستین افشاندن از چیزی، آستین بالا زدن، آستین بر چراغ زدن، آستین بر شکستن، یا کلاه از سر کسی افتادن، کلاه از سر برگرفتن، کلاه بر فلک انداختن، کلاه سر کسی گذاشتن، کلاه خود را کج نهادن، کلاه دوختن برای کسی، کلاه سر کسی گشاد بودن، کلاه خود را به آسمان انداختن، کلاه شرعی سر چیزی گذاشتن، کلاه علی را سر ولی گذاشتن، کلاه کسی با کسی تو هم رفتن، کلاه کسی پشم داشتن یا نداشتن، کلاه پس معرکه بودن، کلاه پیش کسی نهادن، کلاه نمدی، کلاه گوشه شکستن یا سبیل کسی را دود دادن، سبیل کسی را چرب کردن، سبیل کسی را کفن کردن (در قسم خوردن گویند)، از سبیل کسی خون چکیدن، سبیل از بناگوش در رفته یا شال و کلاه کردن (کنایه از آماده شدن برای رفتن در نزد مردان) و چادر چاقچور کردن (به همان معنی کنایی در مورد زنان)، چادر چاقچوری کنایه از زن.

گفتنی است که کاربرد بسیاری از این عبارات کنایی امروز مفهوم خود را از دست داده

است و اگر نداده باشد هم تصاویر اصلی آنها گم شده است. زیرا امروزه ریش و سبیل و کلاه و لباسهای فراخ در جزو پوشش و آرایش جمال مردانه نیست. به عنوان مثال «آستین بر چراغ زدن» که در قدیم کنایه از خاموش کردن چراغ بود، امروز هم آستین‌های فراخ قدیم از لباسها کنار رفته و هم چراغ پیه‌سوز و نفت‌سوز وجود ندارد که شخص با آستین بلند لباس‌اش آن را خاموش کند. چنین است ریش تو آسیاب سفید کردن یا نکردن که شاید تنها در روستاها معنایی کنایی داشته باشد. یا به تریج (تریش) قبای کسی خوردن که نه قبایی است و نه حاشیه‌ای بر آن.

در عبارت کنایی سبیل گرو گذاشتن کنایه از: شرافت خود را وثیقه قرار دادن، نه تنها امروز سبیل مردان کمتر شده و اگر هم وجود داشته باشد دیگر نشانه جوانمردی و شرافت محسوب نمی‌شود؛ بلکه با تغییر در ساختار اقتصادی جامعه امروز هیچ بانکی سبیل طرف را به جای ملک و سفته و ضامن شخصی پذیرا نیست. بنابراین با گذر زمان بسیاری از روابط هم‌نشینی و ازگان در بافت کلی کنایه قابل درک نمی‌شود. ساده‌تر آنکه امروز نسل جدید در عبارت کنایی «ریش در آسیاب سفید شدن یا نشدن» رابطه ریش و آسیاب را نمی‌تواند درک کند، گرچه ممکن است درکی از کلیات عبارت داشته باشد.

در اینجا از نقش خرده فرهنگها نیز در دخالت ساخت کنایات نباید غافل بود. از این جمله است فرهنگ لوطیگری و جوانمردی. عباراتی چون: سبیل کسی را کفن کردن، سبیل کسی را خون کردن (به معنای کنایی قسم دادن)، از سبیل کسی خون چکیدن که نشانه‌ای کنایی از غضب لوطی و توسعه ظلم است، لوطیگری، لوطی بازی، لوطی خور شدن، لنگ انداختن، داشی، داش مشدی، داش مشتی بازی، داش مشتی‌گری، اسمال قریون (مجازاً هم‌جنس‌باز) جلوی لوطی معلق زدن، کلاه مخملی و نظایر، محصول نگرش فرهنگ حاکم بر لوطیان است. تغییر قشربندها و در مال جایگزینی آنها با یکدیگر به خوبی نمایانگر تغییر در بافت کنایات است. چنانکه امروز دیگر با محو قشر لوطی، کنایات محصول فرهنگ آنان نیز کمتر مورد استعمال است. در عوض در دوران جنگ ایران و عراق، خرده فرهنگ حاکم بر جبهه‌ها

موجب پیدایش کنایاتی شد نظیر: افقی برگشتن، کنایه از شهید و به طور درازکش روی دستها تشییع شدن، خوشا به حال ماهی کنایه از اینکه من تشنه‌ام، به من آب دهید، مجاهد روز شنبه کنایه از کسی که در کار مهمی کمترین دخالتی نداشته اما همه جا داد سخن می‌دهد و از شراکت خود لاف می‌زند، مشدی کنایه از: خوب، عالی و مطلوب، موجی کنایه از کسیکه حرکات غیرمعمول از او سر می‌زند و یا اعصابش بر اثر موج انفجار مختل شده، یکبار مصرف کنایه از: تخریب‌چی، بسیجی و نیروی مردمی.

بخشی از تعارفات معمول ایرانی را به صورت کنایی، هم باید در زمره فرهنگ بومی دید که در مقام قیاس با فرهنگهای غربی مختص شرقی و بویژه ایرانی است؛ نظیر: کلبه درویشی، آب دیزی را کمی زیاد کردن، به نان و پنیر قناعت کردن، شبی را بد گذراندن که همگی به مفهوم دعوت، کاربرد دارد و غالباً اوقات پذیرایی خلاف آن را ثابت می‌کند.

گفتنی است که در باب خرده فرهنگها می‌توان با قشربندیهای دقیق اجتماعی تعداد خرده فرهنگها را بسیار گسترش داد. چنان که می‌توان چنین خرده فرهنگهایی را در زبان خاله زنکها، جوانان (اهل فن، باری به هر جهت، هیپی، لاتی، فرنگی مآب، کلاماً مذهبی و...)، بازاریان، روحانیان، سیاستمداران، کارگران، ورزشکاران، زندانیان اعم از سیاسی و کیفری، حتی قاچاقچیان و عاملان کارهای خلاف، قماربازان، کبوتربازان و... پیگیری کرد.

نقش مسائل اجتماعی در کنایات

در این تردیدی نیست که در هر دوران به تناسب شرایط حاکم، در جامعه ویژگیهایی را می‌توان دید که متفاوت از دوره قبل و بعد است. شیوه حکومتداری، زیرساختهای اقتصادی، روابط رعیت و پادشاه و در دوران معاصر مردم و دولت ویژگیهایی است که دوره‌ای را از دوره‌ای دیگر متمایز می‌کند. گرچه خط فاصل دقیقی برای هر دوره نمی‌توان متصور شد، ولی به نظر می‌رسد در بزنگاههای خاصی که ساختارها دستخوش تغییر کلی می‌شود، ضمن تغییر دیدگاهها و بینشها، می‌توان نقشهای متأثر از آن را در بافت کنایات رصد کرد. چنانکه جامعه

متکی به شیوه دامداری - ایلاتی، کشاورزی - باغداری، صنعتی - تولیدی، از آن بزنگاههایی است که نه تنها ابزار و شیوه‌های تولید را در هم می‌ریزد بلکه برداشت از مفهوم زندگی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و در مآل صورتهای بیان کنایی را نیز دگرگون می‌سازد. چنانکه در عهد دامداری نقش حیوانات، در عهد کشاورزی نقش تولیدات کشاورزی و در زمانه صنعتی نقش ماشین و صنعت را همراه با ابزارهای تولیدی هر عصر به کمک می‌گیرد تا کنایات متناسب را بسازد. گاوده من شیر، گاو مشهدی حسن زاییده، گاومان زاییده، شتر دیدی نه دیدی، پای خر در گل، توسنی کردن، فرس راندن، خرید کردن، سگی کردن، سگ هرزه مرس، سگ نازی‌آباد، سگ سوزن خورده، گرگ فتنه‌گر (کنایه از دنیا)، گرگ عزیز مصر (متهم بیگناه)، گرگ سُم سیمین (غالب و قوی)، گرگ مسیحادم (صبح)، گرگ مست (معشوق آزارده)، گرگ یک قال بودن (همفکر و همراه و هم مشرب و هم پیاله بودن)، خوک بند کردن کنایه از محکم بستن، خوک خورد کنایه از کثیف‌ترین لقمه و غذا، خوکدانی کنایه از جای بسیار کثیف و نامناسب برای سکونت، روباه باز کنایه از محیل، روباه زرد کنایه از آفتاب، روباه‌گیر کنایه از خیلی حیله‌گر، گربه روزی، موش‌دانی، گنجشگ روزی، پیل افکن، بزچرانی، چهارنعل، بزگیری، مار به دست دیگری گرفتن، مار پیکر درفش کنایه از شب، مار خوردن کنایه از رنج و سختی بردن، مار خوردن و افعی شدن، مارخوش خط و خال، مار در آستین داشتن، علی‌القائده بیشتر زاییده دوران دامداری باید باشد. زیرا مردم با تمام این حیوانات در جهت امرارمعاش، کار در طبیعت، بارکشی، نگاهبانی، سواری ارتباط داشته‌اند. در نتیجه متناسب با کارآیی، سود و زیان، خلیقات، جثه، شکل و شمایل، ویژگیهای زیستی حیوانات دست به ابداع انواع کنایات زده‌اند. چنانکه متأثر از صفات خر کنایاتی چون: خر بی‌یال و دم، خرچران، خر بازار، خر بر بام بردن، خر تو خر، خر در گلاب راندن، مثل خر تو گل ماندن، خرکاری و... ساخته‌اند.

اما کنایاتی چون: بیل را پارو کردن کنایه از ناشیگری محض در کاری، بیل زن کنایه از: دهقان، ارتفاع مجازاً به معنی مالیات، آسیا گردان، آسیا به خون گردانیدن، چشم به آسمان

دوختن، صحرا به گز پیمودن، تخم در شوره افکندن، تخم چیزی بر افتادن، غوره نشده مویز شدن، غوره افشردن، پسته لب، پسته خندان، پسته گشایی، به جوی ارزیدن یا نیرزیدن، آب و علف (مجازاً نعمت)، آب در جوی آمدن کنایه از آمدن شانس، آب با غربال بیختن، کاه پارینه به باد دادن، کاه در دهان گرفتن، کاه دود کردن، خرمن سوخته کنایه از مفلس، مایه به باد داده، خرمن گدای، خرمن ماه، خرمن گل کنایه از سرین معشوق، خوشه کنایه از برج سنبله، خوشه در گلو آوردن، خوشه اول، خوشه عمر، خوشه فلک، خار در پیراهن ریختن، خار در جگر کردن، خارسک، خار در راه شکستن، خار در موزه کسی افتادن، خار در راه، تخم چیزی را ور انداختن، تخم چیزی را ملخ خوردن، تخم کسی را برانداختن، مسلم، متناسب با عهد کشاورزی است.

در این میان طرز معشیت، خورد و خوراک، ابزار تولیدی، ابزار دم دست زندگی منبعث از شیوه زندگی دامداری یا کشاورزی هم اثرات خود را در بافت کنایات باقی می‌گذارد. نظیر: خیک کنایه از شکم بزرگ، خیک باد کنایه از شخص بسیار چاق یا باد کرده بر اثر بیماری، خیک نه سوراخ کنایه از وجود بی‌مصرف، خیکی کنایه از آدم بسیار فربه، خیکی بالا آوردن یعنی کار را خراب کردن، افتضاح کردن، ماستها را کیسه کردن، آب درهاون کوفتن، که امروزه با تغییر شرایط، بسیاری از مردم نه خیک می‌شناسند و نه هاون و نه کیسه ماست کردن، تا نقش آنها را در بافت کنایه درک کنند. یا طشت به عنوان یکی از وسائل خانگی قدیم که موجب ایجاد کنایاتی نظیر: طشت خون، طشت زر، طشت سرنگون، طشت نگون، کنایه از آسمان و طشت و خایه کنایه از آسمان و زمین و طشت کسی از بام افتادن کنایه از راز کسی برملا شدن، همگی با کاربرد و شکل طشت و جنس آن در گذشته ارتباط داشته‌اند. چنانکه فقط با توجه به جنس طشت در گذشته که غالباً از مس بوده است افتادن آن را از بلندی و در نتیجه ایجاد سر و صدای وسیع که موجب عطف توجه همگان می‌شده، می‌توان به مفهوم کنایی آن یعنی افشای راز پی برد. اما امروزه مردم به جای طشتهای مسین از طشتهای پلاستیکی استفاده می‌کنند که در صورت سقوط هم چندان سر و صدایی تولید نمی‌کند.

چنین است پیدایش کنایات جدیدی که با وجه تولید صنعتی و دوران ماشینی ارتباط پیدا می‌کند. شیوه‌های تولیدی، ابزار تولیدی و فرهنگ تازه متناسب با عصر ماشین از قبیل دقت، سرعت، اقتصاد در زمان، تولید و مصرف انبوه، تقسیم کار، سهم مهمی در بافت کنایات تازه ایفا می‌کند. کنایاتی چون: به روغن‌سوزی افتادن مجازاً سخت فرسوده و مستعمل و ناتوان شدن، ترمز بریده، یا تاقان چسبانده، آچار فرانسه، خلاص رفتن، ریپ زدن، ریپ آمدن، شاسی کسی کج بودن، پنچر شدن کسی، تیارت یا تیتر در آوردن کنایه از لودگی و مسخرگی، صفر کیلومتر، فکل کراواتی (به طنز غریبانه)، فیلم آمدن، فیلم گذاشتن، فیلم بازی کردن، فیوز پراندن، گوشی را دست کسی دادن، گوشی دست کسی افتادن، دوزاری کسی کج بودن، اتو کشیده، ماشین مش ممدلی، توپ کسی پر بودن، هنگ شدن، محصول چنین دورانی است. کافی است دو کنایه چهار نعل و مثل برق را که هر دو کنایه از سرعت است و یا زاغه‌نشین را با حلبی‌آباد و کارتن‌خواب و یا لکه رفتن را با ریپ زدن مقایسه کنیم تا تفاوت دو جامعه کشاورزی و صنعتی را در بافت کنایه متوجه شویم.

در نگرشی دیگرسان به تفاوت دو جامعه صنعتی و کشاورزی و توجه به پیشرفتهای علمی مثلاً در پزشکی دوران صنعت می‌توان تأثیر را در بافت کنایه به گونه‌ای دیگر دید. به عنوان مثال در عهد قدیمتر به علت نبود مراقبتهای پزشکی شیوه زایمان متفاوت با عهد جدید بود و در نتیجه بسیاری از کودکان دچار مرگهای زودرس می‌شدند. اصولاً نامگذاری برخی از اولاد نظیر بمان علی حاکی از تأسف نسبت به مرگهای زودرس است. بنابراین کنایاتی چون: توی خشت افتادن، توی خشت انداختن، به معنی کنایی زاییده شدن از آنجا پدید آمده است که مادران حامله سر چند پاره آجر به شکل چمباتمه می‌نشستند و کودک را بر کف زمین که مقداری خاکستر در سطح آن می‌ریختند می‌نهادند. بنابراین کودک توی خشت می‌افتاد. کنایه سرخشت رفتن به معنای مردن کودک نیز با توجه به همین شیوه ساخته شده است. اما اکنون در سایه پیشرفتهای پزشکی و وجود بیمارستانها فلسفه وجودی چنین کنایاتی نیز از بین رفته است.

همین جا از ذکر این نکته نیز نباید غافل بود که چنین کنایاتی امروزه گاه از حیث معنای کنایی اگر هم روشن باشد. چگونگی بافت آن تشخیص داده نمی‌شود و حتی گاه مفهوم را هم از دست داده است. به فرض در «خانه خرس و با دیه مس» کنایه از: چیز پربها که طبعاً در جای محقر یافت نشود یا دو چیز مانع الجمع، هم رابطه خرس و بادیه نامفهوم است و هم مفهوم دو چیز مانع الجمع. لیکن چنین اتفافی در همه کنایات قدیمی صدق نمی‌کند. به عنوان مثال خر خود را از پل گذراندن، خر خود را تازاندن، خر خود را راندن، خر خود را سوار شدن، خر داغ کردن، خر در چمن، خر کسی را نعل کردن، یا زندگی سگی، سگ دو زدن، خواب خرگوشی و نظایر هنوز هم در کاربرد، مقاصد گوینده را حمل می‌کند. گرچه در کنایاتی چون سنگ توی ترازوی کسی نگذاشتن، کنایه از اعتبار برای او قائل نشدن و یا بدو اعتنا نکردن، در یک ترازو دامن سنجیدن کنایه از: عدم امکان وجود دو پادشاه در یک مملکت، ترازو شدن کنایه از برابر شدن، امروزه منظور کنایی چندان ابلاغ نمی‌شود. شاید بدان دلیل که هنوز انسانهای روزگار ما خر و خرگوش را می‌شناسند ولی جابه‌جایی ترازوهای قدیم با جدید و از بین رفتن وزنه‌های توزین سابق، و در نتیجه تفاوت آن دو با هم، دیگر مسأله کنایی قابل درک نمی‌باشد.

جدای از نکات پیش گفته باید از مشاغل و خورد و خوراک مردم و از نقش آفرینی آنها در بافت کنایه نیز یاد کرد. کنایاتی چون: پنبه کسی را زدن، پنبه کردن لابد، متأثر از شغل حلاجی و قصاب مجازاً در معنی آدم بسیار سنگدل از شغل قصابی و نخود هر آش بودن، لباس پلوخوری، سر سفره باباش بودن یا نبودن، آش شله قلمکار، کشک خود را ساییدن، زیره به کرمان بردن، حتماً متأثر از خورد و خوراک است.

در پایان مبحث اجتماعی باید به نقش فساد اداری و در کل دیوانسالاری نیز اشارتی شود که گاه به علت عدم داوری صحیح و پناه بردن مردم به روشهای فاسد در حل مشکلات خود کنایاتی پدید آمده است نظیر: پول چای، پول شیرینی، زیرمیزی، دم کس را دیدن، سبیل کسی را چرب کردن.

نقش مسائل سیاسی و مذهبی در کنایات

فضاهای بسته حکومتی، شیوه مملکتداری استبدادی، ایدئولوژی حاکم بر حکومت، سختگیرها و شاید کومه بینی‌ها، همه در شیوه گفتار مردم و در نتیجه در تولید کنایات بی‌تأثیر نیست. تصادفاً در حکومت‌های بسته، یکی از راه‌های گریز از فشار حکومت و سانسور، گریز از صراحت بیان و روی آوردن به مجاز است، بویژه در اینگونه کنایات بوی طنز نیز به مشام می‌رسد. کنایاتی از قبیل: سر کسی بوی قورمه سبزی دادن، پیراهن کاغذی داشتن، کاغذین جامه، خدمت کسی رسیدن کنایه از بازجویی و شکنجه کردن او، زیر هشت بردن (دوره پهلوی جایی اختصاصی برای شکنجه و اعتراف‌گیری)، هلفدونی به معنای زندان، رُب و رُب خود را یاد کردن کنایه از آه از نهاد بر اثر شکنجه درآوردن، سین جیم کردن کنایه از: بازجویی بویژه سیاسی، قصر قجر کنایه از زندان قصر، قهوه قجر به معنای مسموم کردن مخالفان با قهوه در عصر قاجار، از این نوع‌اند. گاهی نفرت از حکومت باعث شده است تا کنایه‌ای چون کوچه قجری کنایه از زن هر جایی یا خانخانی کنایه از حکومت بی‌قانون پدید آید.

گسترش استبداد به مرور باعث ایجاد فضای ترس و وحشت گویندگان نیز می‌شود و ناآگاهانه در بخشی از کنایات خود را بروز می‌دهد. کنایاتی چون خاک پای کسی بودن، گردن از مو باریکتر بودن، کوچک کسی بودن، این تیغ و این گردن، کفن و شمشیر پیش بردن، کمر دولاً کردن پیش کسی، فنر داشتن کمر، همگی در اصل از منشاء ترس در برابر قدرت ستمگر برخاسته و سپس به متن تعارفات روزمره جریان یافته و حتی به بهترین روش فرهنگ زندگی مبدل شده است؛ فرهنگ نوکرمآبی و احساس حقارت که در واژه‌هایی چون نوکرتم، کوچکتتم، بنده‌ام، مریدم، کمترین بنده، حقیر، سگ بندو غلام جلوه می‌کند.

اما نقش مذهب و اعتقادات مذهبی نقش وسیعتری را در بافت کنایات دارد. کنایاتی چون: عزرائیل برای کسی دانه پاشیدن کنایه از چیزی به پایان عمر نماندن، سفره مرتضی علی کنایه از: جایی پر نعمت و خون کسی را حلال کردن از این دسته است.

وجود محرّماتی چون شرب مسکر کنایاتی نظیر: آب آتش رنگ، پیر دهقان، بکران پوشیده روی، آب آتش نمای را موجب شده است.

همچنین کنایاتی چون: ب بسم الله بودن کنایه از: بی نظیر و یگانه بودن، بای بسم الله کنایه از اول ماجرا، بای بسم الله تا تای تمّت کنایه از اول تا آخر ماجرا، ماشاءالله کنایه از بهر قیمتی، بی بروبرگرد، این حرفها کفاره دارد یعنی گفتن چنین سخنانی خطرناک است، حساب کسی با کرام الکاتبین بودن، از خدا بی خبر یعنی ظالم، فاتحه چیزی را خواندن، فاتحه کسی را خواندن، کفاره چیزی را پس دادن، کفر ابلیس، کفر کسی بالا آمدن، از کفر ابلیس بدتر، کفری و کفری شدن، تخم حرام، تخم حلال، تخم نابسم الله، مسلمان نشنود کافر نبیند، نکیر و منکر کسی بودن، یاسین به گوش خر خواندن، حرام لقمه، همگی منبعث از اعتقادات مذهبی است.

در همین گونه، برخی از کنایات الهام گرفته از شخصیت‌های مورد احترام شیعی است مانند: شاخ حسینی، رسول مال کردن، راستا حسینی، حضرت عباسی. و برخی دیگر از دشمنان آل علی نشأت می‌گیرد مانند: عمرکشان، شمر، آب به دست شمر افتادن کنایه از اختیار امر را شخص ظالم و ناصالح بدست گرفتن، علم یزید کنایه از قراول و مراقب، قطامه، هند جگرخوار، حرمله که همگی کنایه از: شرارت، قساوت و بدجنسی در نظر شیعه است.

بلافاصله باید افزود که ساختن کنایه با استعانت از شخصیت‌های نیک و بد منحصر به اشخاص مذهبی نیست. چنانکه دلو حاج میرزا آقاسی کنایه از آدم پرتحرک، رستم در حمام، رستم صولت و افندی پیزی، رستم است و یکدست اسلحه، سد سکندر از این قبیل است.

از تکیه بر مناسک مذهبی نیز گاهی کنایاتی ساخته‌اند؛ نظیر: علم و کتل راه انداختن، پای علم کسی سینه زدن، منبر رفتن، حیدری و نعمتی یا دعوای حیدری و نعمتی یعنی مشاجره خونین و طولانی را هم در همین ردیف باید محسوب داشت.

تعریف خاصّ اسلام از طهارت و نجاست بویژه در مورد حیوانات نیز سهمی در این راستا دارد. چنانکه غالب تعبیرهای کنایی منفی از سگ و خوک برخاسته از این تفکر می‌باشد.

موضوع بند کردن به قوم جهود، هم جنبه سیاسی دارد و هم مذهبی و هم گاهی متناسب با

ویژگیهای ذاتی آنان. به فرض تخم جهود کنایه از پریشان و پراکنده، یا ایراد بنی اسرائیلی، با تاریخ حیات قوم یهود مرتبط است. یا جهود، مطلق کنایه از خسیس یا گدا صفت، منطبق است با مال اندوزی و گرایش به کارهای مالی یهودیان که نه تنها در ایران بلکه در میان سایر ملل نیز روایی دارد. اما کنایاتی چون: جهود گیر آوردن به معنی هجوم بردن بر شخص مظلوم و بی‌پناه همراه با تعدی و آزار را می‌توان منبعث از حسن در اقلیت بودن قومی در میان قوم غالب دانست. جهود بازی کنایه از گریه و زاری مذبوهانه نیز شاید در این زمره بگنجد. همین طور است ارمنی خون دیدن کنایه از ترس بی‌دلیل یا عدم شجاعت که در همین ردیف است. گاهی در بافت برخی از کنایات که تعریضی به اقوام دارد مذهب دخالت آنچنانی ندارد، بلکه حسن برتری در قوم غالب موجبات پیدایش چنین کنایاتی را رقم می‌زند. نظیر ترک کنایه از کسیکه زبان مخاطب را در نیابد و یا عجم در معنی زبان نفهم و لر یعنی نادان. خلاف چنین نگرشی بویژه در نزد شاعران ممکن است به نگرش مثبت ختم گردد چنانکه ترک به معنی شجاع یا زیبا و آنچه که از هند و چین مفاهیم کنایی ساخته شده است.

انجمن علمی زبان ادبیات فارسی

سازندگان کنایه

در نگاهی کلی به انواع کنایات می‌توان آنها را به دو دسته عام و خاص طبقه‌بندی کرد. پیراه نیست که اگر گفته شود سازندگان اغلب کنایات مردمان عادی‌اند، لیکن برخی را نیز خواص پدید آورده‌اند و منظور از خواص در اینجا بیشتر نویسندگان و شاعران و ادیبان‌اند. از ریخت کنایات این طور فهمیده می‌شود که برخی از آنها کاملاً ادبی هستند و به طور طبیعی خالقان آنها نیز شاعران و ادیبان می‌باشند ولی اکثراً ساخته ذهن عموم مردم است که در حین کار و برخورد با طبیعت و مشکلات آن و زندگی فردی و جمعی خویش بوجود آورده‌اند.

در باب کنایات ادیبانه و شاعرانه، غلبه نخستین با شاعران است که پیوسته زبان شعر، آنان را از حقیقت به مجاز سوق داده است. در وهله دوم نویسندگان نثر عارفانه و مصنوع نسبت به

بقیه گرایش بیشتری به استفاده از سخن و واژگان کنایی داشته‌اند. شاید بدان دلیل که هر دو نثر، نثری شاعرانه بوده است. نثر عارفانه به لحاظ شیوه کشف و شهودی‌اش و نثر مصنوع به لحاظ گرایش شاعرانگی‌اش.

مهمترین ویژگی کنایات ادبی، دور از ذهن بودن و به قول اهل علم نوعی است که انتقال معنی از مکتبی به، به مکتبی عه آسان نیست و اگر برای کنایه انواعی چون تلویحی، ایمایی، رمزی، تعریضی در نظر بگیریم، کنایات خواص بیشتر از نوع تلویحی و رمزی است که فهمیدن آن مشکل می‌باشد، اما از آن عامه ایمایی است و فهم آن آسانتر. چند مثال تفاوت را روشن می‌کند:

دماغ بیهوده پختن، کنایه از کثرت فکر، دوکعبتین کنایه از آفتاب و ماه، زنگی بچگان تاک، کنایه از خوشه‌های انگور، شاه مغرب کنایه از هلال اول ماه، شاه مرّی نشین، کنایه از خانه کعبه، ششدره برخاستن، کنایه از عجز و تحیر از کنایات ادبی است و فهم معانی آنها برای عموم دشواریهایی دارد. حال آنکه پنبه کسی را زدن، نخود هر آتش بودن، آتش شله قلمکار، آچارفرانسه بودن، زیر سیبلی در کردن، سرشاخ شدن، آنقدر سزاده است که براحتی و گویی با اشارتی اندک می‌توان بر معانی پنهان آنها منتقل شد. شاید یک دلیل آن باشد که مردم عادی با استفاده از محسوسترین و مربوطترین اشیا و مسائل زندگی برای انتقال به معانی جدید بهره می‌گیرند ولی شاعران و ادیبان از دورترین وسایل و ذهنی‌ترین امکانات ارتباطی مابین آنها. به عبارت دیگر اکثریت مردم کنایاتی که می‌سازند برگرفته از فرهنگ و رفتار اجتماعی زنده و عمومی آنان است و صاحب دردی ملموس‌اند که نمی‌توانند موضوع را پیچیده‌تر کنند. حال آنکه خواص غالباً به خاطر انتساب به طبقات بالادست، در عین راحتی و نداشتن دردسر معاش، به دنبال لذت جویی در گفتاراند تا بیان دردها و گرفتاریها و چون در ادب کلاسیک غالب شاعران و نویسندگان با این طبقه سروکار دارند کنایاتشان نیز هنری‌تر و پیچیده‌تر است. البته بعد از مشروطیت و پیدایش داستان کوتاه و رمان و ادب هدفمند و مسئول و اثبات و تأیید جایگاه قشرهای فرودست و حضور اجتماعی آنان در تصمیم‌گیریها از کنایات غیرادبی یا

خواص کاسته می‌شود.

ویژگی دیگر ادب مشروطه به بعد آنکه واژگان تابو شده و غالباً خارج از ادب از منظر بالادستیها که اجازه ورود به ساحت ادب را ندارد براحتی از زبان عامه اذن ورود می‌یابد. به عنوان نمونه آنچه از واژه کون، در ادبیات معاصر می‌توان دید: کون برهنه، کون لختی، کون تلو دادن، کون خود را کشیدن، کون کسی سوختن، کون کسی گهی بودن، کون گشاد، از کون آسمان افتادن و.... یا از واژه گوز کنایاتی چون: گوز آخر را دادن، گوز فندقی دادن، گوز مال شدن، گوز معلق زدن و.... و ترکیباتی کنایی که از گه و سایر اسافل و اعضا ساخته شده است، در کنایات ادبی خبری نیست.

ورود چنین کنایاتی به داخل ادبیات، بویژه نثری، از آنجا نشأت می‌گیرد که داستان‌نویس پا به عرصه وجود می‌نهد و با حضور شخصیت‌های گوناگون اعم از فرودست و فرادست این الفاظ به میدان می‌آید. و چون تابو شکنی در زبان عامه بیشتر است، پس خروج از دایره ادب اشرافی را می‌توان بعینه دید. کنایات دیگری نظیر: زرت کسی قمصور شدن، سَقَط شدن، تِلنگ کسی در رفتن، سرقوز افتادن، چُسی آمدن، قُمپز در کردن را در همین زبانه باید محسوب کرد.

فارغ از نقشهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی در ترکیب و بافت کنایات نکته قابل ذکر دیگر آنکه چه در کنایات ادبی و چه در کنایات عامه مردم، برخی واژه‌ها در ترکیب کنایی کاربرد وسیعتری نسبت به بقیه داراست. به نظر می‌رسد دم دست‌ترین واژگان برای هر دو سوی، اعضای بدن انسان بوده است که با توجه به کارکردهای آنها، هزاران کنایه ساخته شده است. اعضای مانند: سر، دست، زبان، پا، چشم، دست، کمر، دندان، رو، ابرو، جگر، ران، رگ، گردن، انگشت، کله، روده، زانو، بغل، ناف، قلوه، گوش، لب، چانه، سینه، پاشنه و هرآنچه در ارتباط با تن انسانیت از قبیل: مو، پوست، خون، صفرا، سودا، بلغم، ناخن و.... در وهله دوم شاید در ساخت کنایات نقش عناصر طبیعت و آنچه در اوست پر بسامدترین را ساخته باشد. مانند: آب، باد، خاک، آتش، کوه، انواع گیاهان، گلها، انواع حیوانات و تمامی آنچه که به عوارض طبیعی مربوط می‌شود مانند: توفان، رعد و برق، سیل، زلزله، دود، هیزم، زغال و غیره.

در مرحله بعدی باید از ابزار و وسایلی که در نظام تولید کشاورزی و دامی و نظام صنعتی کاربرد دارند نام برد. مانند بیل، کلنگ، جارو، دیگ، طشت، دیزی، دلو، آسیاب، آچار، ماشین.

نتیجه گیری

چند نکته اساسی از موشکافی در بافت کنایات بدست می آید. نخست آنکه در بافت کل کنایات، روان ناخودآگاه جمعی دخالت محض دارد و مخفیانه خواسته‌های قومی، قشری، طبقاتی، ایدئولوژیکی، دینی را برملا می کند. طبیعی است وقتی عمرکشان می گویند ناخواسته شیعی بودن خود و مخالفت با سنی گری را افشا می کنند. یا وقتی کسی دیگری را به تعریض فکلی طرف خطاب قرار می دهد کینه خود را از مظاهر غربرگرایی بروز می دهد. چنانکه در ضعیفه یا مادر بچه‌ها گفتن نیز گوینده از ضمیر ناخودآگاه خود خبر می دهد که مخالف تساوی زنان با مردان است.

دوم آنکه کنایه هر ملتی دقیقاً منطبق است با فرهنگ و ذهنیت آن جامعه نسبت به هر چیز و تقریباً متمایزکننده صاحب آن زبان است با زبانهای دیگر. چنانکه بسیاری از تعارفات ما ایرانیها یا معتقدات مذهبی مان ما را از ملت‌های دیگر متمایز می سازد.

سوم آنکه کمی یا زیادی حضور واژگان مربوط به ادوات کشاورزی یا صنعتی نمایانگر آن است که آن جامعه در چه مرحله‌ای از ساختار اقتصادی بسر می برد.

همچنین دقت در کنایات می تواند افشاگر بسیار چیزهای دیگر از قبیل سطح سواد، آمال و آرزو، کمبودهای فرهنگی، حسرت‌های متعدد در نیافته‌ها، درجات آزادی، رفاه و آسایش و یا برعکس فقر و اضطراب، در میان هر قوم و ملتی باشد. بنابراین بررسی دقیق کنایات هر زبان می تواند یکی از ابزارهای مفید فرهنگ‌شناسان، جامعه‌شناسان، روانشناسان در شناخت هر

جامعه‌ای باشد. از سوی دیگر برای زبان‌شناسان نیز دقت در این مقوله بسیار مهم، می‌تواند حائز اهمیت باشد و شاید بدین ترتیب قادر بشوند در کنار نگاه به زبان به عنوان یک نظام (سیستم)، مفهوم اخیر را بویژه در باب معنی‌شناسی دخیل کنند.

در عین حال چون زبان و گفتار حامل پیامهایی از ضمیر ناخودآگاه آدمی هم هست، دقت در معانی کنایی برای روانشناسان می‌تواند در حل برخی از مشکلات روانی افراد و به عنوان ابزاری در جهت ورود به ضمیر پنهان آنان، دریچه‌ای تازه بگشاید. اطمینان دارد اهمیت دادن به مبحث کنایه در زبان، در هر مورد پیشگفته نتایج و دستاوردهای مهمی را به بار خواهد آورد.



انجمن علمی زبان ادبی فارسی



نشست همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱